

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که مرحوم محقق خوئی (قدس) در جواب فرمایش نائینی فرمودند که ما اگر بخواهیم قدرت و شرطیت قدرت را از راه اقتضاء خطاب استفاده کنیم، این نظریه در باب انشاء است که ما در انشائیات، انشاء و حقیقت انشاء را ایجاد معنی باللفظ بدانیم. اگر گفتیم حقیقت انشاء ایجاد المعنی باللفظ هست، آنوقت در اینجا این نظریه در باب قدرت برای او مجالی هست و همانطور که در بحث دیروز عرض کردیم فرمودند این ایجاد نه ایجاد تکوینی می تواند باشد و نه ایجاد اعتباری، لذا این مبنا را ایشان قائل نیستند.

تحقیق مرحوم خوئی:

ایشان بعد از اینکه این فرمایش نائینی را با این بیان رد کردند خودشان تحقیقی را در مطلب ارائه دادند. فرموده اند که ببینیم حقیقت و ماهیت حکم چیست؟ ما چه زمانی می توانیم بگوییم شارع يك حکمی کرد و چه زمانی می توانیم بگوییم این بیانی که از شارع رسیده است، عنوان حکم را دارد؟

(بحث حقیقت حکم یکی از مباحث مهم در علم اصول است که متأسفانه به صورت پراکنده در مباحث علم اصول مطرح شده است). نظر ایشان این است که حقیقت حکم عبارتست از اعتبار فعل بر ذمه مکلف. می فرمایند ما وقتی خودمان بخواهیم به دیگری يك حکمی بکنیم، به دیگری بخواهیم بگوییم این فعل را انجام بده، وقتی ماهیت و حقیقت حکم را تحلیل می کنیم به این اعتبار بر می گردد.

یعنی وقتی مولی می فرماید: صل، قبل از آنکه این صیغه افعال را بکار ببرد، مولی وجوب را بر ذمه مکلف اعتبار می کند. حالا تعبیر وجوب هم نه، خود فعل را اعتبار می کند، یعنی ذمه مکلف را به صلاه مشغول می کند. می فرماید حقیقت حکم همین است. حکم عبارت است از «اعتبار الفعل علي ذمه المكلف»، این صل که مولی صادر می کند، این عنوان مبرز را دارد؛ یعنی ما از چه راهی کشف می کنیم که مولی چنین اعتباری را کرده است؟ از چه راهی ما بفهمیم که مولی چنین اعتباری را دارد؟

آنچه که مبرز و کاشف این اعتبار مولی هست، عبارت از لفظ است. لفظ یعنی همین صل، همین صیغه افعال و سایر الفاظی که مولی می تواند به کار ببرد، این خودش عنوان مبرز را دارد. آنوقت می فرمایند که از همین جا ما برای انشاء يك معنای دیگری می کنیم. ما برای انشاء يك تفسیر دیگری می کنیم. می گوییم انشاء یعنی همین ابراز اعتبار نفسانی. مولی تا مادامی که صل را صادر نکرده است، در اینجا حکم داریم؛ یعنی وقتی ما مثلاً از يك راهی پی بردیم که مولی چنین اعتباری را دارد و لو باللفظ و قالب لفظ هم هنوز چیزی نفرموده است. یا مثلاً در موالی عرفیه، در موالی عرفیه اگر يك عبادی کشف از این کرد که مولی در عالم نفس خودش يك عملی را بر ذمه عبد اعتبار کرده است. اینکه می گوییم اعتبار، یعنی حقیقتی غیر از این ندارد. مولی نمی تواند خودش دست عبد را بگیرد و بگوید فعل را انجام بده.

چگونه می گوید این فعل بر عهده عبد است؟ اعتبارا، اعتبار می کند که این عبد مکلف به این فعل است خود همین اعتبار حقیقت حکم است و ماهیت حکم است. این صل که بعد از او صادر می شود این ابراز آن اعتبار نفسانی است و حقیقت انشاء همین ابراز است. اگر از ایشان سوال کنند که حقیقت انشاء چیست؟

می فرمایند: حقیقت انشاء عبارتست از ابراز اعتبار نفسانی، آنوقت می فرمایند نتیجه این می شود که تمام مراحل اصلی برای حکم و انشاء، همین است که ما بیان کردیم. مولی فعلی را تصور می کند و تصدیق می کند که این فعل برای این مکلف فایده و مصلحت دارد. این فعل را اراده می کند. بعد از مرحله اراده، این فعل را بر ذمه مکلف اعتبار می کند و بعد از این اعتبار با لفظ صل آن اعتبار خودش را ابراز می کند. می فرمایند ما بیایم در این مراحل بررسی بکنیم ببینیم جایگاه قدرت کجاست؟

در آن مراحل قبلی که اصلا تردیدی نیست. در تصور و در تصدیق و در اراده اصلا قدرت پایگاهی ندارد نمی توانیم بگوییم مولی اگر بخواهد این فعل را تصور کند، مکلف باید قادر باشد. در تصورش که قدرت شرط نیست. مولی اگر بخواهد وجود مصلحت در این فعل برای مکلف را تصدیق کند، باید مکلف قدرت داشته باشد، خیر، و هکذا در مرحله اراده.

این مراحل حکم و انشاء است. سپس ایشان می فرمایند ما بیایم این دو تا مرحله اخیر را که یکی عنوان حکم را دارد و یکی هم عنوان انشاء را دارد. ببینیم اگر مولی بخواهد این فعل را بر ذمه مکلف اعتبار کند آیا در این اعتبار مولی قدرت دخالت دارد؟

ایشان منکر است. می فرماید: مولی می تواند اعتبار کند فعلی را بر ذمه مکلف و لو اینکه در حین اعتبار یا در يك زمان بعد این مکلف قدرت بر این عمل هم ندارد. فقط تنها چیزی که در این اعتبار لازم است این است که مولی می تواند يك قدر جامعی را اعتبار کند که آن جامع بین المقدور و غیر المقدور باشد.

یعنی اگر يك طبیعتی تمام مصادیقش برای مکلف غیر مقدور است، اصلا هیچ مصداقی از مصادیق او برای مکلف امکان ندارد، این را نمی تواند اعتبار کند. اما اگر يك طبیعتی را اعتبار کرد، از صد مصداق نود و نه مصداقش غیر مقدور است يك مصداقش برای مکلف مقدور است، می فرماید اینجا می تواند اعتبار کند، پس در این اعتبار بر ذمه مکلف قدرت معتبر نیست سراغ ابراز می آیم، آنچه که عنوان مبرز را دارد یعنی صل، که ابراز آن اعتبار نفسانی است، می فرمایند در آن مرحله هم هیچ مقتضی برای شرطیت و دخالت قدرت نیست، لذا می فرمایند: نه در مرحله اعتبار ما مقتضی برای شرطیت قدرت می بینیم و نه در مرحله انشاء که همان ابراز است ما مقتضی برای شرطیت قدرت می بینیم.

لذا می فرمایند این حقیقت حکم است که ما برای شما بیان می کنیم. حکم همان تکلیف است، این حقیقت تکلیف است بعد از اینکه این تکلیف یعنی اعتبار آمد انشاء هم آمد شما ملاحظه فرمودید در هیچ مرحله ای قدرت، شرطیت و اعتبار ندارد. لذا می فرمایند به نظر ما، ما بر خلاف تمام فقهای از قدما و تمام اصولیین از قدما که آنها می گفتند قدرت شرط برای تکلیف است، اگر در يك فعلی مکلف قادر نباشد تکلیف در آنجا درست نیست.

ما می گوییم نه، تکلیف درست است. در خود تکلیف قدرت شرطیت ندارد، لذا طبق نظر ایشان ما وقتی می آیم شرایط عامه تکلیف را می گوییم (که از قدیم از شرح لمعه که شما می خواندید و ما هم می خواندیم به ما می گفتند که شرایط عامه تکلیف اربعه، بلوغ، عقل، علم و قدرت) ایشان می فرماید قدرت را باید از دائره شرایط عامه تکلیف خارج کنیم. پس قدرت شرط چیست؟

می فرمایند به نظر ما قدرت مربوط به مقام امتثال تکلیف است. یعنی وقتی يك تکلیفی از مولی صادر شد و شما می خواهید این تکلیف را امتثال کنید، شرط امتثال این است که شما قادر باشید. بعبارت اخري، می فرمایند وقتی که تکلیف از مولی صادر شد، عقل يك حکمی به نام لزوم امتثال دارد. آن حکم عقل هم باز طبق يك ملاکی است، طبق قانون عبودیت و مولویت، عقل می گوید که این قانون عبودیت و مولویت اقتضا می کند که تو دستورات مولی را امتثال بکنی.

در این حکم عقل، قدرت معتبر است، در این حکم عقل که عقل به لزوم امتثال تکلیف مولی حکم می کند، عقل می گوید البته من که می گویم امتثال کنید، زمانی است که قدرت داشته باشید. اگر قدرت نداشتید، امتثال لازم نیست، نه اینکه تکلیف متوجه شما نیست.

طبق نظریه ایشان تکلیف هم شامل قادر است و هم شامل عاجز، تکلیف متوجه هم انسان قادر می شود و هم انسان عاجز، چون گفتیم ایشان می فرماید قدرت شرط برای تکلیف نیست. قدرت فقط شرطیت برای امتثال دارد و برای حکم عقل به لزوم اطاعت و امتثال مولی.

آن قلت: بعد از اینکه این را بیان فرمودند یک توهمی را جواب دادند و فرمودند اگر کسی بصورت اشکال یا بصورت توهم به ما بگوید که ما قبول داریم جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است و قبول داریم که در فرضی که یک طبیعت و یک جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است تکلیف به این جامع و به این قدر جامع و طبیعت امکان دارد. ولی آیا نسبت به آن حصه غیر مقدوره لغو نیست؟

بالاخره آن فردی که مقدور نیست و غیر مقدور است. ما اگر بخواهیم بگوییم تکلیف حتی آن فرد را هم می گیرد چون گفتیم در تکلیف و در متعلق تکلیف قدرت معتبر نیست (مشهور گفته اند در تکلیف قدرت معتبر است. مشهور هم می گویند ما که می گوئیم در تکلیف قدرت معتبر است یعنی قدرت علی المتعلق، باید مکلف قادر بر متعلق باشد) می فرماید ما که گفتیم معتبر نیست. حالا اگر یک قادری بگوید که اگر شما بگویید تکلیف هم به حصه مقدوره و هم غیر مقدوره تمام افراد اینها را شامل می شود خوب اصل این محال نیست چون جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است.

اما آیا لغویت لازم نمی آید؟ آیا آنجایی که مولی می داند که این عبد، بعداً قدرت بر این عمل ندارد فقط مثلاً در یک زمانی یک مصداقش برای او مقدور می شود بگوییم این مولی تمام این حصه ها را متعلق تکلیف قرار داده این که لغویت لازم می آید؟!

قلت: در جواب ایشان می فرمایند: نه، این بیان ما، اینکه ما می گوئیم تکلیف شرطیت ندارد، اینکه می گوئیم حصه غیر مقدوره هم مانند مقدوره داخل در متعلق تکلیف است، ثمره اش در جایی ظاهر می شود که اگر این مکلف تصادفاً و صدفاً فرد غیر اختیاری از او صادر شد، یک فردی که مقدور برای او نیست صدفاً از او صادر شد، اینجا تکلیف انجام شده است. اینجا مطلوب محقق شده است. البته قید می زنند، قیدش این است که در جایی که مجرد وصول فعل برای مولی مطلوب باشد. غرض مولی به صرف تحقق این فعل در عالم خارج است مثلاً مولی به تمیز کردن یک مکانی امر کرده است.

حالا اگر یک جزئی از این (البته اگر چه شاید در این مثال هم مناقشه کنید ولی برای تقریب به ذهن آن را عرض می کنیم چون ایشان هم در کتاب مثالی ندارند) حالا اگر برای بخشی از این مکان مکلف قادر نبود، لکن در حالت نوم و در حالت اختیاری صدفاً این عمل از او صادر شد، مثل کسانی که در عالم خواب راه می روند، خوب عمل اینها عمل اختیاری نیست، یک عملی هم انجام می دهند.

حالا مثلاً در حالت خواب بلند شد و اینجا را تمیز کرد خودش هم هیچ توجهی نداشت فرض ما نائم است، در اینجا می گویند کافی است، چون مطلوب مولی صرف تمیز شدن مکان و وجود این عمل در حالت خارج است. این بیانی است که ایشان در اینجا دارند. (ما قبل از اینکه مناقشه در کلام ایشان را بیان کنیم من مناسب می بینم که نظر امام را هم بیان کنیم چون یک نکات دقیق تری در نظر امام هم هست. آن وقت روی نظر هر دو بزرگوار دقت بکنیم ببینیم که چه چیزی باید گفت).

تحقیق مرحوم امام:

امام هم در این جهت همین نظریه را دارند، یعنی با مرحوم آقای خوئی در این مشترکند که قدرت شرط برای تکلیف نیست. می فرمایند: قدرت مربوط به مقام امتثال است و اگر مکلف در مقام امتثال قدرت نداشت و عاجز بود این عجز عنوان عذر برای مکلف است. عجز سبب می شود که معذور باشد و الا تکلیف شامل عاجز هم می شود.

از مجموع فرمایشات ایشان بنابر آنچه که در کتاب معتمد الاصول (ج 1 ص 130) عنوان فرمودند ایشان سه مطلب در اینجا دارند. مطلب اول فرمودند که ما وقتی آیات و روایات را ملاحظه می کنیم می بینیم در هیچ کجا تکلیف مقید به قدرت نشده است. به حسب ظاهر الفاظ، شارع نمی فرماید: اقيموا الصلاه، اگر قدرت داشتی، قدرت أخذ در هیچ خطابی و هیچ تکلیفی نشده است.

مطلب دوم: فرمودند که دلیل ما بر اینکه قدرت شرط برای تکلیف نیست این است که اگر بیاید همان حرف مشهور را بزنید، مشهور قائل هستند به اینکه قدرت شرط برای تکلیف است. می فرمایند در بحث برائت آنجا مگر به شما یاد دادند که اگر ما شك در تکلیف داشتیم در شك در تکلیف مجرای برائت است. مثلاً شما الان شك می کنید دعا عند رویت الهلال، واجب است یا نه؟ اینجا مجرای برائت است. اصاله البرائه جاری می شود، همانجا گفته اند و هكذا اگر شك در قیدی از قیود تکلیف داشته باشیم یعنی شما در اینکه آیا سوره جز نماز است یا نه؟

فلان شیء شرط برای نماز است یا نه؟ اگر شك در قیدی از قیود تکلیف هم داشتید، اینجا باید برائت جاری شود، روی این مبنا الان شما نمی دانید که آیا فلان عمل مقدور شما هست یا نه؟ (که این خیلی بحث مهم و کاربردی هم هست). مثلاً الان زمان دفاع شده است. شك دارید که شما قدرت دفاع دارید یا ندارید؟ اگر گفتیم قدرت از قیود تکلیف است، طبق این قانونی که در بحث برائت گفته شده است، شك شما شك در قیدی از قیود تکلیف است و باید برائت جاری بشود، الان من (طلبه) شك می کنم که آیا قدرت بر انجام وظیفه و تکلیف دارم یا ندارم؟ قدرت بر امر به معروف و نهی از منکر دارم یا ندارم؟ اگر قدرت را قید تکلیف بدانیم این شك در قید تکلیف می شود و باید اصاله البرائه جاری بشود. زمان جهاد هم باشد شك در قدرت داشته باشیم، اصاله البرائه جاری می شود و هكذا. در حالی که تمام فقها در این مورد اصاله الاحتیاطی هستند، الان وقت داخل می شود شما باید نماز بخوانید شك دارید که آیا قدرت بر نماز دارید یا نه؟

همه می گویند باید احتیاط کنید، پس حیث اینکه فقها و اصولیین در شك در قدرت اصاله الاحتیاطی هستند و احتیاط را جاری می کنند ما کشف از این می کنیم که پس قدرت قید تکلیف نیست اگر قید تکلیف بود باید اصاله البرائه جاری بشود.

مطلب سوم: فرمودند ما در سایر مواردی که می بینیم قدرت قید تکلیف است، مثل استطاعت، در استطاعت یقین داریم که اگر کسی مستطیع نشود، حج بر او وجوب پیدا نمی کند، او مکلف به حج نیست، لذا آنجایی که شما شك دارید که آیا مستطیع هستید یا نه؟ از فقیه سوال می کنیم که آقا من نمی دانم مستطیع هستم یا نه؟ می فرماید حج بر شما واجب نیست.

در چنین مواردی که قدرت قید برای تکلیف است، فقها گفتند «يجوز للانسان أن يُعجز نفسه و أن يُخرج نفسه عن دائرة التكليف».

در مواردی که قدرت شرط تکلیف است مثل همین استطاعت، من می توانم يك کاری بکنم که اصلاً مستطیع نشوم، خودم را از دائرة استطاعت خارج کنم. حتی اگر استطاعت پیدا کردم و موسم حج فرا رسید ولی اسمم را ننوشتم بروم برای سال آینده خیلی ها فتوا می دهند (البته اختلافی است) که می تواند استطاعت مالی اش را هم از بین ببرد.

اگر قدرت شرط برای تکلیف باشد، انسان می تواند خودش را عاجز کند. اول وقت نماز خودش عاجز بکند از اینکه نماز بخواند یا نماز نخواند. خودش را عاجز بکند از اینکه روزه بگیرد یا نگیرد. مثلاً قبل از طلوع فجر يك آمپولی به خودش بزند بیهوش بشود تا بعد از نماز مغرب و عشا به هوش بیاید. اگر قدرت شرط تکلیف باشد باید این کارها جایز باشد. اصلاً انسان دائماً به فکر این باشد که خودش را از امتثال يك تکلیفی عاجز کند در حالی که ما می بینیم جایز نیست. از فقیه سوال کنیم که آیا انسان می تواند يك کاری بکند که خودش را عاجز بکند و نمازش را نشسته بخواند؟ می فرمایند: جایز نیست.

حالا البته اگر این کار را کرد و نمازش را نشسته خواند چه بسا که نماز صحیح است. ولی این عمل را می گویند حرام است پس این کشف از این می کند که قدرت شرط برای تکلیف نیست. انسان عاجز هم در دائرة تکلیف داخل است.

ان قلت: امام هم همین توهم را ذکر کردند که خوب نسبت به آن حصه غیر مقدوره تکلیف به عاجز یا آن فردی که مقدور نیست لغو است انبعاث برای مکلف حاصل نمی شود.

قلت: ایشان در جواب می فرمایند انبعاث فعلی لازم نیست و همین که قابلیت و صلاحیت برای انبعاث کافی است.